

موانع رشد مدنیت در دوره رضاشاه

مهوش مردانی*

اشاره

به این مفهوم جامعه مدنی به نوعی از سازماندهی سیاسی، اجتماعی جامعه معطوف می‌شود و مبین حدفاصل و حد واسطی میان «فرد و دولت» و میان «خانواده و دولت» است. فرد وقتی از محیط خانواده بیرون می‌آید، بلافاصله در حوزه اقتدار دولت و اقتدار سیاسی قرار نمی‌گیرد. بلکه وارد یک بستر عمومی می‌شود که محیط فعل و انفعالات اجتماعی انسانها خارج از تصرف و اقتدار دولت است. نقش جامعه مدنی در راه توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر کسی پوشیده نیست. در این مقاله سعی بر این است که موانع رشد مدنیت در ایران (با تکیه بر دوره رضاشاه) مورد بررسی قرار گیرد. اما در ابتدا جهت روشن شدن بحث تعریفی از جامعه مدنی ارائه می‌گردد.

اصطلاح جامعه مدنی معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌های از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها و تشکل‌های خصوصی و مدنی را در بر می‌گیرد.^۱

در این محیط واسط، از یک طرف انسانها از این امکان برخوردارند که به خودشان سازمان بدهند، بر سرنوشت خود اثر بگذارند و روابطشان را در یک میدان تعالی قانونمند و سازمان یافته قرار دهند و از طرف دیگر با دولت نیز در رابطه‌ای دو سویه و تعاملی قرار بگیرند؛ ضمن این که از دولت اثر می‌پذیرند بر دولت نیز اثر می‌گذارند. به این ترتیب، حوزه اقتدار دولت محدود می‌شود و شهروندان نیز تمام اراده خود را یکجا و در یک نوبت به دستگاه حکومت منتقل نمی‌کنند. آنها اقتدار و اراده خود را تا حدی حفظ می‌کنند و هر گاه که لازم دانستند، آن را برای تنظیم روابط میان گروهها و نهادهای گوناگون درون جامعه مدنی و ایجاد تعادل میان نهادهای سیاسی حاکم و دستگاه اقتدار و دولت به کار می‌گیرند.^۲ در ایران، اولین بار با جنبش مشروطه بود که در توزیع قدرت سیاسی به نفع نیروهای جامعه مدنی تغییر جهت داده شد. پیدایش و تکوین اقشار مختلف اجتماعی مانند روشنفکران، تجار بزرگ در تجارت و

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شیراز.

۱ - بشیریه، حسین: *جامعه‌شناسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، نی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۲۹.

۲ - آرمین، محسن و [دیگران]: *نسبت دین و جامعه مدنی*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸، صص ۳۱-۲۹.

صنعت، رشد فرهنگ عامه، پیدایش مدارس بزرگ به سبک جدید و دیگر نهادها و نیروهای اجتماعی از دستاوردهای انقلاب مشروطه بودند که دگرذیسی مهمی را در ساختار فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران ایجاد کردند.^۱

این جنبش در واقع به منزله باز شدن پنجره بسته‌ای به روی ایرانیان بود که می‌توانستند حداقلی از نظم و قانون را مشاهده کنند. برای نخستین بار در طول تاریخ، ایرانیان در پناه پدیده‌ای به نام قانون برابر بودند و به هیچ فرد، گروه اجتماعی یا طبقه امتیاز خاص تعلق نمی‌گرفت. جان، مال و ناموس هر فرد توسط قانون ضمانت می‌شد و حکومت نمی‌توانست هیچ فردی را بدون حکم، بازداشت قانونی یا دستگیر کند.^۲

اما علی‌رغم انقلاب مشروطیت، ساختار سیاسی در جامعه ادامه یافت. با این‌که اصلاحات و تحولات بسیاری در دوران انقلاب مشروطه و بعد از آن صورت گرفت، لیکن انسجام جامعه سیاسی به همان شیوه سنتی حفظ شد، یعنی تحولات آغاز شده به ثمر نشست و جامعه مدنی قبل از آن‌که واقعاً تولد یابد در نطفه از بین رفت.^۳

در عمل مشروطه بیشتر بر جنبه‌های دیگری غیر از ایجاد یک جامعه مدنی قدرتمند متمرکز شد. در این دوره عقب ماندگی اقتصادی و ضعف در ایران، ضرورت دولت مقتدری را ایجاب می‌کرد. در واقع گسترش مشارکت سیاسی به عنوان یکی از اهداف مشروطه به اولویت آخر رانده شد. دولت نوساز پهلوی در قالب حکومت رضاشاه مجری اهداف عقب مانده مشروطه بود که تمام اهداف عالی آن را از بین برد.^۴ حکومت تجددخواهان رضاشاه، بیشتر در جهت نوسازی، در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بود و به عبارتی می‌توان آن را تجدیدی اقتدارطلبانه نام نهاد که مانند برخی از دولتهای مطلقه یا فاشیستی قصد اصلاحات از بالا را داشت. در اینجا رشد اجتماعی نه از طریق تشکلهای نهادهای اجتماعی، بلکه از طریق انجام امور به وسیله زور بود. به این ترتیب، دولت در شریک ساختن اقشار و طبقات گوناگون جامعه و دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی در عرصه سیاست هیچ نقشی نداشت.^۵

۱ - بی‌نام: *بررسی موانع توسعه جامعه مدنی در ایران*، نشریه توسعه، بی‌جا، ۱۳۷۷، ص ۱.

۲ - افضلی، رسول: *چشم اندازهای جامعه مدنی در خاورمیانه*، نشر علم و ادب، تهران، ۱۳۷۹.

۳ - غنی‌نژاد، موسی: *تجدد و توسعه طلبی در ایران معاصر*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.

۴ - افضلی، رسول: همان.

۵ - افضلی، رسول: همان.

در این مقال سعی بر این است که علاوه بر حکومت دیکتاتوری و سلطانی رضاشاه، به مسائل فرهنگی هم که در راه رشد جامعه مدنی توسط رضاشاه ایجاد شد، پرداخته شود.

سانسور مطبوعات

سالهای ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۴ ایران، شاهد یک دوره بحران سیاسی، منتج به انتقال قدرت از خاندان قاجار به خاندان پهلوی بود. در این مدت، سیصد و چهل و چهار عنوان تازه به مطبوعات افزوده شد که متوسط آن با ۸۰ عنوان به هر یک از دو سال ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ تعلق گرفت. و در فاصله سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ تعداد عناوین جدید مطبوعات به ترتیب ۸۰، ۵۸، ۶۷ است.

به این ترتیب، اهمیت مطبوعات در سطح کشور برای دومین مرتبه نمودار شد و مطبوعات به قول معروف امتحان خود را دادند. ولی قبولی در این امتحان، واکنشی سریع را پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه به همراه داشت.

اختناق سیاسی گلوی مطبوعات را بیش از هر قسمت دیگر فشرد و روزنامه‌ها و مجلاتی را هم که اجازه انتشار داشتند به تدریج به مطالب سرگرم‌کننده محدود ساختند.^۱

از اولین تقابلهای حکومت رضاشاه با مطبوعات می‌توان از جریان کودتای رضاخانی و انتقادات روزنامه‌ها از وی یاد کرد، مخالفت‌هایی که در مجلس چهارم علیه اعمال رضاشاه آغاز شده بود به روزنامه‌ها جرأت داد تا پس از گذشت یک سال از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش زبان به انتقاد از کودتا و عمال آن بکشایند، خواستار تعقیب و مجازات عاملان آن شوند. هدف این حملات شخص وزیر جنگ بود که سرانجام در سالگرد کودتا اعلامیه‌ای منتشر کرد و با تأکید بر این که مسبب کودتا کسی جز خود او نبوده است مخالفانش را به حبس و مجازات تهدید نمود. البته این تهدیدهای سردار سپه جراید را مجبور به سکوت نمود ولی خود این اعلامیه باعث ظهور انتقادهای دیگری علیه او شد، وی پاسخ به انتقادهای مضاعفی که به سبب بیانیه سالگرد کودتا منتشر کرده بود به وسیله حکومت نظامی اخطاریه‌ای علیه روزنامه‌نگاران منتقد، منتشر کرد و آنها را تهدید کرد.^۲

ولی اعمال تهدید و ارباب نتوانست مانع از حملات مطبوعات به اعمال غیرقانونی دولت گردد، در سال ۱۳۰۰ هـ.ش فرخی روزنامه «توفان» را انتشار داد که به علت مقالاتی تند علیه طبقات حاکم بارها

۱ - مطبوعات پهلوی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹، مقدمه.

۲ - طلوعی، محمود: پدر و پسر، نشر علم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۱.

توقیف شد، فرخی با استفاده از قانون مطبوعات صدر مشروطه، عناوین چند روزنامه دیگر را که متعلق به دوستان و همفکرانش بود در اختیار داشت و هر زمان که روزنامه توفان به دست دولت توقیف می‌شد روزنامه را با نام دیگری انتشار می‌داد. در آذر ماه ۱۳۰۲ هـ ش ۱۹۲۳ م روزنامه توفان به علت مقاله‌ای که علیه اقدامات سردار سپه رئیس الوزراء نوشته بود و از تبعید عباس خلیلی مدیر روزنامه «اقدام» به بین‌النهرین انتقاد کرده بود، توقیف شد. با وجود این فرخی مقاله‌ای در روزنامه «طلیعه افکار» نوشت و به سردار سپه هشدار داد که از متخلفان و چاپلوسان بیرهیزد و اراده و میل شخصی خود را بنام قانون به مردم تحمیل نکند. با انتشار این مقاله سردار سپه دستور تبعید فرخی به کرمان و زندانی شدنش را صادر کرد.^۱

با ارتقا رضاخان به سلطنت و پادشاهی، سیستم شدید سانسور مطبوعاتی برقرار شد. تنها سخن مجاز در مطبوعات تبلیغ ناسیونالیسم رسمی و دولتی بود که روی یکپارچگی ملی، ضدیت با روحانیت، تجدد و شکوهی که با دوران ایران قبل از اسلام ربط داده می‌شد، تأکید می‌شد. همراه با تحکیم دیکتاتوری رضاشاه مطبوعات تحت کنترل قرار گرفتند و سرسپردگی خود را به شاه نشان دادند. روزنامه‌نگاران آزادیخواه از سوی مقامات نظامی توقیف شدند و لیبرالیسم از صحنه روزنامه‌ها محو شد؛ در عوض ناسیونالیسم دولتی و رسمی مورد ستایش قرار گرفت.^۲

بنابراین، از سال ۱۳۱۰ به بعد در جو اختناق سیاسی و عصر ترور و وحشت، مطبوعات مستقل، از حیات سیاسی برچیده و بر شمار مطبوعات وابسته یا دولتی افزوده شد. با تحکیم قدرت مطلقه رضاشاه بحث‌های داغ روزنامه‌ها و مذاکرات آتشین مجلس فروکش کرد. روزنامه‌ها مطالب خواندنی و خوانندگان خود را از دست دادند؛ در عوض با اخبار بی‌تفسیر و مطالب آموزنده پر شدند. مجله‌های تخصصی‌تر، که تا این زمان جنبه اقتصادی نیز داشتند، در بهترین حالت صرفاً به ارائه مسائل تخصصی یا ضمنی پرداختند.

از اواسط دوران سلطنت رضاشاه و کمابیش به دنبال بازداشت رئیس اتاق تجارت به اتهام همدستی با تیمور تاش، دیگر از آن مقاله‌های خواندنی و گاه انتقادی که درباره مسائل تجاری و اقتصادی ایران نوشته می‌شد، اثری نبود. از صورت مذاکرات اتاق‌های تجارت سراسر ایران پیدا بود که آنها هم شور و

۱ - جامی: *گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتای ۱۳۳۲-۱۲۹۹*، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷، ص ۶۲

۲ - کاتم، ریچارد: *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، کویر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۲۶.

اصالت خود را یکسره از دست داده بودند و اساساً برای حفظ ظاهر و خالی نبودن عریضه تشکیل می‌شدند.^۱

مطبوعات خارجی نیز از گزند وی مصون نبودند. انتشار چند مقاله انتقادی و طنز آمیز دربارهٔ وی در مطبوعات فرانسه موجب تیرگی روابط ایران و فرانسه شد. در یکی از روزنامه‌ها با استفاده از تشابه واژه فرانسوی گربه (chat) با شاه (chah) که به یک صورت تلفظ می‌شود با رضاشاه شوخی شده بود و روزنامه دیگری با اشاره به حرص رضاشاه برای تملک زمین‌ها و املاک دیگران نوشته بود: «در ایران جانور زمین‌خواری پیدا شده» و از شیوه او در حکومت انتقاد کرده بود که دولت ایران ضمن ارسال اعتراض شدید اللحنی به دولت فرانسه خواهان تعقیب و توقیف این روزنامه شد. ولی دولت فرانسه با اعلام آزادی مطبوعات در کشور فرانسه از این درخواست دولت ایران طفره رفت.^۲

سانسور و اختناق از یکسو و شیفتگی به فرهنگ غرب از سوی دیگر، باعث می‌شد که نشریات فارسی خارج از کشور نیز تنها به مسائل ادبی پرداخته، و وظیفه اصلی خود را در مبارزه با عقب افتادگی و کوشش برای پیوستن به قافله تمدن اروپا بگذارند.^۳

سانسور مطبوعات در آن زمان توسط شهربانی اعمال می‌شد و مطبوعات بدون اجازه آن اداره حق نشر هیچ‌گونه مطلبی را نداشتند. حتی اعلانات روزنامه‌ها می‌بایستی قبلاً به نظر شهربانی رسانده می‌شد. مهم این‌که تمام مطالب و مقالات قبل از چاپ تحت کنترل قرار می‌گرفت و هر کدام که مهر روا می‌خورد قابل چاپ و نشر بود.^۴

وضع مطبوعات به این عنوان بود تا در سال ۱۳۱۶ هـ.ش / ۱۹۳۷ م که توطئه کمونیستی در تهران کشف شد و بر شدت مراقبت مأمورین شهربانی و سانسور افزوده گشت، عملاً آزادی مقوله‌ای بود که به

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - نفیسی، محمدرضا: *نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی*، چاپ اول، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲.

۲ - طلوعی، محمد: همان، ص ۳۲۶.

۳ - بهنود، مسعود: *از سید ضیاء تا بختیار دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۲ بهمن ۵۷*، انتشارات جاویدان تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۱۱.

۴ - ذاکر، عبدالحسین: *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹.

فراموشی سپرده شد.^۱ برقراری سانسور خود نشانه ترس و وحشت حکومت از ابزار عقیده مخالفان است.^۲ و این خصیصه تمام دیکتاتورها در هر عصر و زمان در هر گوشه‌ای از جهان است.^۳

تحدید احزاب

احزاب در واقع شکل خاصی از سازماندهی نیروهای اجتماعی هستند و خود به عنوان سازمان تحت فشار گروهها و علائق اجتماعی مختلف قرار می‌گیرند. در کشورهایی که دارای نظام حزبی جاافتاده‌ای هستند، احزاب سیاسی به عنوان حلقه پیوند میان منافع اجتماعی و نهادهای تصمیم‌گیری سیاسی عمل می‌کنند. احزاب سیاسی تحت شرایط خاصی پدید می‌آیند. به طور طبیعی می‌بایستی جامعه مدنی به میزانی از پیشرفت و پیچیدگی رسیده باشد تا ضرورت پیدایش احزاب به عنوان نماینده منابع و علائق گوناگون پیش آید. بعلاوه، بخشهای قابل ملاحظه‌ای از جمعیت باید از لحاظ فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آمادگی مشارکت در حیات سیاسی را به دست آورده باشند.^۴ که این امر از طریق اصناف حاصل می‌شود.

البته وقتی منافع و علائق مردم ثابت و یکی است رشد و شکل‌گیری احزاب و تشکیلات تابع مسائل دیگری می‌باشد. در جوامع سنتی و ابتدایی که انتظارات و علائق و منافع مردم بسیار کوچک هستند و جامعه آنچنان ساده است که نیازی به واسطه بین مردم و حکومت حس نمی‌شود، خلأیی برای به وجود آمدن احزاب وجود ندارد و مستقیماً حکومت با مردم ارتباط دارد ولی در جوامع پیشرفته مردم صاحب حقوق هستند و خود را بر سرنوشت خویش حاکم می‌دانند، حکومت را انتخاب و دستاورد و وکیل خود می‌دانند بین آن دو فاصله است (فضای عمومی - جامعه مدنی) و این خلأ را که به خلأ عمومی یا همان جامعه مدنی معروف است را باید با وسایل مختلف از قبیل: مطبوعات، احزاب و ... پر کرد و اینجاست که خودبخود وجود احزاب برای حفظ حقوق منافع خود که در جامعه متفاوت هستند حس می‌شود. بنابراین، می‌بینیم که در غرب و به دلیل رنسانس و به تبع آن انقلاب صنعتی و در نتیجه تحول در ساخت اجتماعی زمینه طبقاتی تکوین احزاب سیاسی ایجاد می‌شود، اما در کشورهای سنتی و توسعه نیافته اجازه

۱ - ذاکر، حسینی: همان، ص ۱۱۸.

۲ - گبول کهن: تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۰، ص ۷۷.

۳ - سفری، محمد علی: قلم و سیاست، نشر نارمک، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۴.

۴ - بشیریه، حسین: همان، ص ۱۲۲.

ظهور و فعالیت به آنها داده نمی‌شود، چون ترس از آن است که معایب نقایص دولت‌ها را مطرح و وضع موجود دگرگون شود.^۱

در ایران نیز چنین وضعیتی حاکم بود، موانعی مانند برخوردهای غیر قانونی حاکمیت با گروه‌ها و فقدان سازوکارهایی برای پیگیری حقوق سیاسی افراد، ضعف اصناف، نگرش حکومت به احزاب مخالف به عنوان دشمن و مزدور بیگانه، عدم تناسب فواید و هزینه‌های مشارکت در احزاب، نگرش حکومت به فعالیت حزبی به عنوان یک امتیاز - که از سوی حکومت به افراد تفویض می‌شود - و نه یک حق که افراد ذاتاً واجد آنند، پرهیز از استفاده از نیروهای حزبی در سطوح بالای مدیریتی، احساس تقابل میان رفتار حزبی و وفاق اجتماعی، مواجهه سرکوبگرانه حکومتها با احزاب و گروه‌ها در دوره‌های بحرانی و از سوی دیگر وجود گرایش‌های براندازانه در برخی گروه‌ها - که این گرایشها متداوماً کم رنگ و کم‌رنگ‌تر شده است - عدم شفافیت رفتار اقتصادی، تشکیلات احزاب و آشفتگی نظام حقوقی احزاب باعث این ظرفیت ما بین نهادسازی شده‌اند. تنها در بخش دولتی است که نهادها از ثبات نسبی برخوردارند. این ثبات نسبی ناشی از کارکرد آنها نیست بلکه، ناشی از اختصاص درآمدهای نفتی به این سازمانها است.^۲

چنان که مشاهده می‌کنیم در ایران احزاب و گروه‌های سیاسی یا وجود نداشته و یا اگر وجود داشته به آن معنی و مفهوم واقعی نبوده و غالباً در تحولات کشور و سرنوشت ملت تأثیر نداشته است. احزاب سیاسی موجود در ایران دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی بوده‌اند که این ویژگیها و خصوصیات باعث شده که آنها یا منحل شده و یا در صحنه تحولات کشور نقش نداشته و بازیگری فعال و تأثیرگذار محسوب نمی‌شده‌اند.^۳

به طور کلی، سابقه فعالیت حزبی در ایران کوتاه بوده و عموماً پس از چند صباحی که از فضای باز سیاسی می‌گذشت این فضا توسط حکام مستبد زوده می‌شد و سفره آزادی پیش از آن که به تمامی چیده گردد، برجسته می‌شد.^۴

۱ - علی‌آبادی، علیرضا: *ریشه‌های توسعه نیافتگی در جهان سوم*، رامین، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۷۱.

۲ - محمدنی، مجید: *جامعه مدنی ایران؛ بسترهای نظری و موانع*، نشر مرکز، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۹۸.

۳ - کیوان، مهدی: *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران*، جزوه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه آزادشهر فسا، ۱۳۷۶.

۴ - اقبالی، علیرضا: *مقدمه‌ای بر تشکیل سرمایه و تفکر اقتصادی احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران*، چاپخش، تهران، ۱۳۸۱، ص ۶۹.

در دوره مذکور نیز تنها حزبی که می‌توان آن را جزء جامعه مدنی به حساب آورد حزب کمونیست ایران بود که برای مصالح کارگران و دهقانان که اکثریت جمعیت جامعه دوران رضاشاه را تشکیل می‌دادند؛ فعالیت می‌کرد.

اما در همین دوره (۱۳۲۰-۱۳۰۴ ه.ش) اتحادیه‌ها و اصناف به شدت زیر نظارت حکومت مرکزی قرار گرفت. در سال ۱۳۰۵ مجلس مالیات‌هایی که بر ۲۳۰ صنف وجود داشت را لغو کرد. و مالیات‌های جدیدی را به جای مالیات‌های قدیمی وضع نمود. چنین تغییری نتایج مثبتی برای اصناف در پی نداشت.^۱

علاوه بر این، در دوران سلطنت رضاشاه، آزادی عمل اتحادیه‌های کارگری در کنار دیگر تشکیلات جامعه مدنی بسیار محدود شد؛ اتحادیه‌های کارگری با سرکوب، انحلال و دستگیری اعضاء روبه‌رو شدند. اصولاً ساخت قدرت سلطانی رضاشاه با ویژگی تمرکز قدرت و شخصی بودن قدرت، اجازه تشکیل به نیروهای موجود در جامعه را نمی‌داد. دایره بسته سیاسی در این دوره باعث شد که اتحادیه‌های کارگری نتوانند در حوزه عمومی جامعه از آزادی تشکل، اعتصاب قانونی و مشارکت برخوردار باشند.

در پاییز سال ۱۳۰۴ حمله پیگیرانه‌ای به حزب کمونیست ایران و بازمانده‌های اتحادیه عمومی کارگران آغاز گردید. در سال ۱۳۰۵ شوراها مرکزی اتحادیه‌های کارگری منحل و قذغن شدند و حزب کمونیست غیر قانونی اعلام شد.^۲

به دنبال این اتفاق «حزب کمونیست ایران» در کنگره دوم خود که در سال ۱۳۰۶ ه.ش در شهر ارومیه تشکیل داد. رضاشاه را عامل بازدارنده رشد کشور تلقی کرد و تنها راه مبارزه با او را «سازماندهی کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی» دانست که بتواند «حکومت انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا» را در ایران حاکم سازد و به رغم محدودیتهایی که رژیم در این سالها برای فعالیت‌های سیاسی اعمال می‌کرد، حزب تلاش نمود تا نفوذ خود را در اتحادیه‌های کارگری حفظ نماید.^۳

این تصمیم کنگره حزب کمونیست ایران در راستای تشکل ششمین کنگره کمینترن در مسکو بود که خواهان اتخاذ موضع‌گیری رادیکال‌تر نسبت به نهضت‌های ملی، طرد هر گونه سیاست همکاری با احزاب

۱ - کرمی‌پور: همان.

۲ - آبراهامیان، یرواند: *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۲۰.

۳ - ذبیح، سپهر: *تاریخ جنبش‌های کمونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، عطایی ۱۳۶۴، تهران، ص ۱۱۰.

اصلاح طلب و خواستار استقلال سیاسی احزاب کمونیستی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی در کشورهای دیگر بود.^۱

بنابراین، حزب به شیوه‌های مختلف و پنهانی شروع به سازماندهی اعتصابات کارگری کرد. حزب کمونیست با اعلام فرستادگانی به پاره‌ای از شهرهای مهم ایران از مراکز سنتی در شمال ایران گرفته تا مراکز صنعتی جدید در جنوب مانند اصفهان، آبادان و تشدید فعالیت گروه‌های مهاجر ایرانی در مناطق مجاور مرزهای شمالی کشور شدت عمل یافت.^۲

بحران اقتصادی جهانی ۱۹۳۲-۱۹۲۹م (۱۳۱۱-۱۳۰۸هـ.ش) صنایع کشاورزی ایران را فراگرفت و این بحران در وهله اول به پیکر زحمتکشان وارد شد. حزب کمونیست کارگران را به مبارزه و اعتصاب فراخواند.

مهمترین نقاط کارگری آن زمان؛ مؤسسات نفت جنوب و کارخانه‌های نوپای اصفهان و برخی از شهرهای دیگر بود. در سال ۱۳۰۷ اتحادیه کارگران نفت جنوب تشکیل شد. در سال ۱۳۰۸ در آبادان اعتصابی با شرکت ۹ هزار نفر از ۱۰ هزار نفر کارگر شرکت نفت آغاز شد و خواسته‌های کارگران ۱۵ درصد افزایش دستمزدها، به رسمیت شناختن اتحادیه کارگری آنان، مشارکت نمایندگان کارگران در تصمیمات مربوط به استخدام و اخراج کارگران، تعیین حداکثر هفت ساعت کار روزانه برای جوانان زیر هجده سال بود.^۳

نتیجه اعتصاب این بود که: «پاسبان و سربازان با شمشیر و قمه‌های برهنه به کارگران حمله و کارگران با سنگ و چوب مقاومت کردند. در نتیجه ۲۰ نفر کارگر و ۱۵ نفر پلیس زخمی شدند.»^۴ در نبود اتحادیه‌های کارگری، کارگران نارضایتی خود را با فعالیتهای مخفی و اعتصابهای غیرقانونی اعلام می‌کردند.

حکومت رضاشاه ضمن انحلال اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۰۵، غیرقانونی اعلام کردن حزب کمونیست و سرکوب اعتصابات، به تصویب لایحه «اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور» در ۲۲

۱ - ذبیح، سپهر: همان، ص ۱۰۳.

۲ - بیات، کاوه: *فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه*، چاپ اول، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳.

۳ - لاجوردی، حبیب: *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹.

۴ - کامبخش، عبدالصمد: *نظری به جنبش کارگری در ایران گلبرگ*، بی‌جا، بی‌تا، ص ۳۶.

خرداد ۱۳۱۰ اقدام کرد تا این که به طور کامل زمینه ضعف و نضج جامعه مدنی با فعالیت اتحادیه‌های کارگران را سد کند.

مطابق قانون خرداد ۱۳۱۰ «هر کس، گروهی را که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه و یا حمایت از مرام اشتراکی است، سازمان دهد، یا به آن بپیوندد به سه تا ده سال زندان محکوم خواهد شد.»^۱ بنابراین اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست با محدودیتهای جدی تری مواجه شدند.

در دهه ۱۳۲۰ شمسی، دکتر ارانی از کنگره هفتم، در سال ۱۳۱۴ (۱۳۹۵) اجازه تشکیل حزب کمونیست را کسب کرد. کمیته سو حزب کمونیست از سه عضو به نامهای دکتر ارانی به عنوان دبیر کل حزب، کامبخش مسئول تشکیلات و دکتر محمد بهرامی مسئول امور مالی تشکیل شد وظایف اعضای کمیته مذکور «جمع‌آوری اعضاء و متشکل ساختن آنها، ایجاد یک سازمان مخفی و کوشش برای متشکل ساختن و رهبری مبارزات صنفی و ضد دیکتاتوری در بین تمام قشرهای مردم بویژه کارگران و دانشجویان» بود.^۲ تقی ارانی با تشکیل مرحله دوم حزب کمونیست، پایه‌گذاری مسلم جریان ۵۳ نفر شد.

فعالیت جدید جنبش کمونیستی ایران با فعالیتهای آن در گذشته از جهات گوناگون تفاوت داشت. یک جهت آن بود که به جای پرورش فعالان حزبی برای انجام فعالیتهای سیاسی مستقیم به تبلیغ مرام مارکسیسم - لنینیسم در بین روشنفکران پرداختند. جهت دیگر آن بود که شرکت‌کنندگان در این فعالیتهای ایرانیان محلی بودند که گذشته اجتماعی و گروهی آنان تفاوت بسیاری با اکثریت اعضای کمیته عدالت و حزب کمونیست ایران داشت. اشاعه و تبلیغ این مرام که با تشکیل حزب کمونیست ایران آغاز شده بود در سراسر دوران رضاشاه ادامه یافت. فعالیت گروه ارانی از ۱۹۳۵-۱۹۳۳ م/۱۳۱۴-۱۳۱۲ هـ ش را می‌توان مهمترین برهه از این مرحله به شمار آورد.^۳

ارانی اولین نویسنده‌ای بود که به معرفی نظریات مارکسیستی در شاخه‌های مختلف علوم و تألیف یک رشته کتابهای درسی در این زمینه پرداخت. هواداران ارانی غالباً به صورت یک گروه گرد هم جمع می‌شدند تا درباره افکار وی به گفتگو پردازند.^۴

۱ - لاجوردی، حبیب: همان، ص ۳۸.

۲ - انور خامه‌ای: خاطرات سیاسی، گفتار، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۸-۷۷.

۳ - الموتی، همان، ص ۲۰۷.

۴ - همان، ص ۲۰۸.

در سال ۱۳۱۴ ه. ش/ ۱۹۳۵ م با دستگیری فردی که افراد را بدون پاسپورت به خارج از مرزهای شمالی ایران می‌فرستند با افشای نام ارانی و جمعیت آنان سرنخ لازم به دست پلیس می‌افتد.^۱ و اعضای آن دستگیر می‌شوند. در نهایت گروه ۵۳ نفر به دلیل اختناق شدید، حکومت ترور و سرکوب، ناتوانی گروه از نفوذ بیشتر در داخل اتحادیه‌های کارگری و صنفی، عدم رعایت اصول مخفی‌کاری، روشنفکر بودن اعضای، عدم عضویت کارگران در آن، با لو رفتن شورشیان، سایر اعضا بازداشت شدند^۲ و به حبس محکوم شدند بجز دکتر ارانی که در زندان بطور مشکوکی فوت می‌کند.^۳ در واقع مهمترین رویارویی حکومت با احزاب، مربوط به همین گروه ۵۳ نفر بود که بساط این گروه را برچید.

ساخت قدرت مطلقه نوساز در عصر پهلوی زمینه نوسازی اجتماعی و اقتصادی و پیدایش تحولات در ساخت اجتماعی را فراهم آورد.

اما فرآیند تمرکز منابع قدرت و پیدایش ساخت دولت مطلقه خود مانع عمده‌ای بر سر راه گسترش مشارکت و رقابت سیاسی در هر سطحی ایجاد می‌کرد. بنابراین، گرچه نتایج تحولات سیاسی این دوران می‌توانست در نهایت مساعد به حال توسعه سیاسی باشد، اما شیوه اعمال قدرت و ساخت دولت تعیین کننده‌ترین مانع در این زمینه به شمار می‌رفت.^۴ دولت رضاشاه از حیث روابط با طبقات و نیروهای اجتماعی دولت ضعیفی بود، نوسازی ایران (به شیوه غربی) از لحاظ فرهنگی و اقتصادی بر سایر اهداف بویژه تغییر رابطه و شیوه اعمال قدرت و افزایش مشارکت سیاسی ترجیح داده شد.^۵ سخن آخر این که «رضاخان که وجود احزاب را زائدترین چیزها در ساختار جامعه می‌دانست بساط آن را در هم پیچیده و به مدت ۱۵ سال تمام احزاب را فدای خودسری و استبداد حکومت خود نمود.»

در اختیار گرفتن مجلس

در دوران سلطنت رضاشاه، وی در جهت تحکیم قدرت و سلطه بر قوه مقننه بویژه بعد از مجلس مؤسسان به دخالت در امر انتخابات نمایندگان پرداخت و عملاً از مجلس ششم تا سیزدهم این دخالت به

۱ - مکی، حسین: *تاریخ بیست ساله ایران*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ج ۶ ص ۴۳۰.

۲ - انور خامه‌ای: *همان*، ص ۹۴.

۳ - مکی، حسین: *همان*، ص ۴۳۰.

۴ - بشیریه، حسین: *موانع توسعه سیاسی در ایران*، گام نو، تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۵.

۵ - افضل‌ی، رسول: *همان*، ص ۱۹۹.

طور کامل انجام گرفت. انتخابات مجلس ششم در شرایطی انجام شد که علی‌رغم فهرست دولتی که برای مجلس مؤسسان از صندوق بیرون آورده و اجازه نداده بودند حتی یک نفر را مردم برای مجلس مزبور انتخاب نمایند، در انتخابات تهران که تا حدودی آزاد بود مردم مجاهدت و مبارزه کردند و به دولتیها و رضاشاه فهماندند که انتخابات مجلس مؤسسان قلابی بوده است.^۱

مجلس دوره ششم، در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ خاتمه یافت. مجلس دوره ششم مجموعاً ۲۷۶ جلسه تشکیل داد. طبق قانون انتخابات سه ماه قبل از پایان دوره ششم، فرمان انتخابات دوره هفتم صادر گردید و انتخابات به جریان افتاد. درباره انتخابات تهران طبق ادوار قبلی، ضمن دعوت سی‌وشش نفر از طبقات شش‌گانه، برای تشکیل انجمن نظارت تهران از مشیرالدوله هم دعوت به عمل آمده بود. ولی مشیرالدوله که دورنمای انتخابات را در تمام کشور به خوبی مشاهده کرده بود و می‌دانست که او باید فقط ماشین امضاء باشد و روی یک انتخابات فرمایشی و قلابی سرپوش بگذارد، در تاریخ ۱۷ اردیبهشت رسماً نوشت که به واسطه کسالت معذور از شرکت در انجمن می‌باشد. با این کیفیت انجمن نظارت تهران تشکیل گردید. انتخابات تهران به جریان افتاد و برای این‌که وانمود نمایند که انتخابات تهران آزاد بوده است، در فهرستی فرمایشی دوازده نفره نمایندگان تهران، مؤتمن الملک نفر ششم، مستوفی الممالک نفر هشتم، مشیرالدوله نفر نهم از صندوق بیرون آمدند، اما این حضرات که به ماهیت انتخابات واقف بودند و مردم هم می‌دانستند آزادی انتخابات وجود نداشته است از قبول نمایندگی خودداری و عدم قبولی را رسماً اعلام نمودند.^۲

لازم به ذکر است که اکثر نمایندگانی که از این دوره به بعد تغییر یافتند، وکیل مادام‌العمر شده بودند مگر آن‌که، بر دولت ایرادی بگیرند که دیگر، در دوره بعد انتخاب نمی‌شدند، این در حالی بود که، مدرس در دوره قبل نفر اول شده بود، ولی در این دوره هیچ رأیی نمی‌آورد و فقط فرخی یزدی و محمودرضا طلوع از اقلیت مخالفان شاه بودند که در این دوره مجلس حضور داشته‌اند.^۳

در حقیقت، رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر هم از اشخاصی که مطیع او نباشد انتخاب نشود. از دوره هفتم به بعد، حتی یک نفر از شخصیتهای مخالف به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، به خانه ملت وارد نشد و هر آن‌که در آنجا بود نماینده شاه بود نه نماینده ملت. با این همه، در تمام دوران

۱ - طلوعی، محمود: همان، ص ۲۵۷.

۲ - مکی، حسین: همان، جلد پنجم، صص ۳۳-۳۴.

۳ - مکی، حسین: همان، ص ۱۷۳.

سلطنت رضاشاه مجلس شورای ملی وجود و فعالیت داشت تا خارجیان قبول کنند که رضاشاه با کمک قانون و با احترام به آزادی در ایران سلطنت می‌کند.^۱

تمام آثار حکومت مشروطه و قانون در ایران رضاشاهی وجود داشت، اما هیچ یک از آنها در مفهوم و مصداق واقعی خود، تجلی نمی‌یافت. اگر چه در ادوار پیشین قانونگذاری دولتهای وقت و یا نظامیان و یا صاحبان قدرتهای محلی در امر انتخابات مجلس شورای ملی مداخله می‌کردند و شخصیت‌های مورد قبول خویش را به دست خود و به پای ملت به مجلس شورای ملی روانه می‌ساختند، اما در انتخابات رضاشاهی، تصمیم گیرنده تنها، شخص تیمور تاش و پس از قتل وی شخص شاه بوده است و اگر بر حسب اتفاق در یکی دو دوره انتخابات، به صورت آزاد انجام گرفته باشد، منحصر به تهران، پایتخت مملکت بوده است و در همان ادوار هم در انتخابات دیگر نواحی و مناطق کشور آثار مداخله دولت مشهود بوده است.^۲

روی هم رفته به مناسبت دوران اختناق و دیکتاتوری که مجلس آلتی بیش نبود، نمایندگان از تجربه سیاسی بهرهای نداشتند عده‌ای که هوس استفاده از تریبون مجلس را داشتند به عنوان نطق قبل از دستور وقت گرانبهای قوه مقننه را ضایع کردند. در دوران شاه اسبق به اندازه‌ای نمایندگان حالت انفعالی به خود گرفته بودند که شاه نیز گفته بود به نمایندگان تفهیم کنید که به انتقاد به جا در مجلس از دولت بپردازند، مع الوصف، قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰، کسی به خود اجازه نمی‌داد در مقام انتقاد دولت برآید. معلوم بود نمایندگانی که دولت آنان را نامزد می‌کرد و با ریختن آرا قلابی در صندوق انتخاب می‌شدند، با مردم سروکار نداشتند و به خود اجازه نمی‌داد که در معقولات دخالت کنند.^۳

به طور کلی، سلطنت رضاشاه موجب گردید که نقش دولت و مجلس به حداقل کاهش یابد زیرا عالی‌ترین مقام تصمیم گیرنده شخص شاه بود.^۴

با تضعیف مجلس، نهادهای مشارکت قانونی از کار افتادند و مخالفان، قدرت حضور در صحنه سیاست را از دست دادند و به این ترتیب نمایندگان به ابزاری در راستای تأیید و تصویب طرحها و لوایح پیشنهادی تبدیل شدند و کاملاً در اختیار قوه مجریه قرار گرفتند. به این ترتیب رضاشاه تصور می‌کرد که

۱ - افشار سیستانی، ایرج: *زندگی طوفانی سید حسن تقی‌زاده*، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۰۹.

۲ - قاضی شکیب، همان، ص ۴۹.

۳ - تفرشی، مجید: *چهل سال در صحنه*، رسا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۹۲.

۴ - مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۳.

نوسازی اقتصادی و اجتماعی تنها از راه سرکوب نهادهای دموکراتیک مجلس دست یافتنی است غافل از آن که به کارگیری زور به عنوان عمده‌ترین شیوه رابطه با مردم برای وادار کردن دیگران به اطاعت نتایج سیاسی نامطلوبی به بار می‌آورد که همین نتیجه حاصل آمد.

از این رو، تمام مسائل مملکت تنها به تصمیم و اراده شاه بستگی داشت و نمایندگان مجلس که اکثراً انتخاب شده خود دولت بودند قسمت زیادی از ساعت کار مجلس را به جای بحث و گفتگو درباره مسائل مملکت و ارائه راه‌حلهای، از تصمیمات اقتصادی و برنامه‌های اجتماعی شاه ستایش می‌کردند. اگر هم تعداد معدودی از نمایندگان، همچون دکتر مصدق در ابتدای سلطنت او به مخالفت با خودسریهای شاه پرداخته بودند از نمایندگی مجلس برکنار، تبعید، زندانی و یا کشته می‌شدند.^۱

نگاهی به ترکیب اجتماعی نمایندگان در دوره‌های مختلف تا زمان رضاشاه نشان می‌دهد که در طی ۸ دوره قانونگذاری عصر رضاشاه پهلوی حدود ۱/۴ نمایندگان از دیوانیان بوده‌اند. نمایندگان مالک بیش از ۵۰ درصد مجموع نمایندگان را تشکیل و خانواده آنها نیز جزء طبقه مالک به شمار می‌آمدند، در مقابل درصد نمایندگان از طبقات و اقشار پایین جامعه بین ۱ تا ۲ درصد است.

این مسأله از یک سو عدم تحرک طبقاتی و از سوی دیگر ناممکن بودن رخنه لایحه‌های پایینی جامعه به درون نخبگان سیاسی حاکم را نشان می‌دهد. حاکم بودن فرهنگ ضل‌اللهی، ضرورت اطاعت مطلق از پادشاه عامل مهمی بود که نخبگان جدید نتوانند بانی تحول و تحرک سیاسی و اجتماعی شوند و مشارکتی در جریان نوسازی رضاشاه داشته باشند.^۲

با توجه به موارد ذکر شده می‌توان گفت که رضاشاه در مدت ۱۶ سال سلطنت خود که هر دو سال یکبار انتخابات مجلس شورای ملی را در سراسر کشور برگزار می‌کند و هشت دوره قانونگذاری (از دوره ششم تا سیزدهم) در زمان وی تشکیل گردید بجز انتخابات دوره ششم که در اولین سال سلطنت وی برگزار شد و برخی نمایندگان با رأی طبیعی مردم انتخاب شدند، انتخابات دوره‌های دیگر ساختگی و فرمایشی بود و فقط نمایندگانی به مجلس راه یافتند که قبلاً صلاحیت آنها از نظر وفاداری به سلطنت وی محرز شده بود.

رضاشاه چارچوب تشریفاتی حکومت مشروطیت و قلب آن یعنی مجلس را از بین نبرد، ولی سبک حکومت اقتدارگرایانه او قانون اساسی را نادیده گرفت و مجلس را به صورت تشکیلاتی فرمایشی به

۱ - باقر مدنی، امیر: *موانع توسعه اقتصادی در ایران*، شهراب، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۱۸.

۲ - ازغندی، علیرضا: *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، قوس، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰.

منظور تاکید تصمیمات خود در آورد. بر طبق قانون اساسی مشروطیت تصمیمات مهم بر عهده مجلس بود ولی در عمل همه چیز به فرمان رضاشاه انجام می‌شد.^۱

عدم مشارکت

«مشارکت»^۲ به معنی به کار گرفتن منابع شخصی به منظور سهیم شدن در یک اقدام جمعی است. مشارکت، عبارت است از: حساس سازی مردم و در نهایت افزایش پذیرش و توانایی آنان برای پاسخگویی به برنامه‌های توسعه از طریق درگیر کردن آن با تصمیم‌گیری، اجرا و ارزشیابی برنامه‌ها. بر اساس تلاشهای سازمان یافته، مشارکت اجتماعی ریشه در ساخت و روابط گروهی در سطوح کلی و ملی دارد و در نهایت مبتنی بر یک فرآیند است، فرآیندی که طی آن اطمینان و همبستگی میان مردم برقرار می‌شود. مشارکت عنصری پویا، کمیت ناپذیر و تا حدودی غیر قابل پیش‌بینی و دگرگون‌کننده شرایط است.^۳

«مشارکت سیاسی»^۴ نوعی تظاهر علنی اراده مردم برای تعیین سرنوشت جمعی خود است. بدون مشارکت، فرد عنان قدرت را به دست کسانی می‌سپارد که مهار آنها به سادگی ممکن نیست. تنها از طریق مشارکت است که قدرت سیاسی به طریق مسالمت آمیز دست به دست می‌گردد و میزان توسعه سیاسی یک کشور بستگی مستقیم به این مؤلفه اساسی دارد.^۵

حال آن که مشارکت در ایران در دوره‌های تاریخی متعدد بسیار پایین بوده است، که می‌توان علت آن را در دو ساختار فرهنگی و سیاسی بررسی کرد.

البته در بررسی این دو ساختار باید به این مسأله توجه داشت که این دو عامل بر یکدیگر تأثیر مستقیم دارند و بعضی مواقع بررسی موانع مشارکت به هر دو ساختار باز می‌گردد.

در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۱۳۰۴ قدرت مطلقه و تئوپاتریموینال رضاشاه سد مهمی در مقابل رشد مشارکت محسوب می‌شد.

۱- ازغندی، علیرضا؛ همان، ص ۱۳۱.

۲ - Participation.

۳ - محسنی، منوچهر؛ *مشارکت اجتماعی در ایران*، آرون، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۲.

۴ - Political Participation.

۵ - کاظمی، علی اصغر؛ *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه:

محمد رضا نعمتی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳.

رضاشاه یک ساختار دولتی غیر وابسته به شخص را به وجود نیاورد و به کلی تمایلی هم به این مسأله نداشت. او ارتش، نظام اداری، آموزشی، قضایی و دربار را کاملاً به شخص خود وابسته کرد. او با قبضه کردن قدرت در دست خود همه نیروهای سیاسی و مخالفان داخلی را قلع و قمع کرد و راه را برای برقراری نظام خودکامه بویژه از سال ۱۳۱۲ به بعد هموار کرد.

در نظام سلسله مراتبی و نظام آموزشی، بر شاه دوستی و اطاعت صرف از او تأکید می‌شد. در ساخت قدرت مطلقه و شخصی پهلوی اول، قدرت به صورت عمودی و یکجانبه سازماندهی شده بود، فرهنگ متناسب با این ساخت قدرت «فرهنگ تابعیت» بود نه فرهنگ مشارکت، در واقع در این دوره، فرهنگ تابعیت و ساخت قدرت عمودی و یکجانبه پشتوانه یکدیگر بودند و تمرکز منابع قدرت در انحصار حکومت مطلقه مدرن و نوساز، نیاز به تلاوم فرهنگ مذکور را ضروری می‌نمود. البته باید به این مطلب اشاره کرد که، فرهنگ تابعیت تنها منوط به اقدامات رضاشاه نبود بلکه فرهنگی است که، سالیان دراز بر ایران سیطره داشته و حتی افکار عمومی مردم را متأثر کرده به طوری که جزئی از فرهنگ عموم شده است.

در زمینه فرهنگ سیاسی تابعیت، ایدئولوژی‌ها و نگرشهای نامساعدی نسبت به مشارکت و رقابت میان گروههای حاکم، قوت و توان می‌گیرند، بویژه با توجه به این که در ایران، تا مقطع زمانی مورد بحث ما، ساخت قدرت کاملاً نوسازی نشده بود و همواره عنصری از مشروعیت سنتی و یا بخشی از گروههای سنتی در آن حضور نداشتند، تمایل به نگرش مشارکت ستیز به قوت خود باقی مانده بود.

چنین نگرشی طبعاً با ساخت قدرت عمودی یکجانبه هماهنگی داشته است. بر اساس فرهنگ تابعیت در ایران، حاکم موجودی برتر، قهرمان و بی‌همتا به شمار رفته و به نحوی از قداست برخوردار بوده و حتی مقدس تلقی می‌شده است، هر چند قدرت او کاملاً مطلق تصور نمی‌شده، زیرا وی خود، محدود به سنت و مذهب بوده، بنابراین نمی‌توانسته خودکامه باشد. با این حال نسبت به حکام سیاسی و وعده وعید آنها احساس بی‌اعتمادی بسیار رایج است. در فرهنگ سیاسی تابعیت فرد می‌کوشد تا به هر نحوی که شده رضایت حاکم را به دست آورد و به حریم او نزدیک شود. از اینجاست که فضای فرصت طلبی و چاپلوسی گسترش می‌یابد. ترس از اعمال مختلف حکومت نیز از شاخصهای چنین فرهنگی است. بویژه با توجه به آن که حکومت پاتریمونیال مدعی مالکیت جان و مال مردم است. در این نوع فرهنگ سیاسی، فرصت طلبی و نیز فردگرایی منفی و ترس‌آلود رواج می‌یابد. در عین حال اعتراض به حکومت نیز گاهی صورت می‌گیرد.^۱

۱ - بشیریه، حسین: همان، صص ۳۲-۳۱.

همچنین در فرهنگ تابعیت و ساخت قدرت عمودی برای «نقش» و نهادهای مستقل جایی وجود ندارد و شخص در فرآیندهای سیاسی و تصمیم‌گیری، مهم است، بنابراین افراد و سیاستمداران از امنیت جانی و مالی برخوردار نخواهند بود و نیز امنیت‌های شغلی که از ویژگی‌های جامعه مدنی و عناصر تشکیل دهنده آن است، وجود نخواهد داشت و این همان چیزی است که در دوره رضاشاه به وضوح قابل ملاحظه است.

فخرالدین عظیمی در ارتباط با عدم امنیت شغلی در دوره رضاشاه می‌نویسد: «منش تحقیق‌آمیز و بی احساس حکومت شخص وی، فکر آینده از سوءظن و گرایش‌های خشن سیاسی او، کلیه سیاستمداران لایقی را که از نظر وی به حد کافی نو کرم‌آب نبودند به گونه‌ای مؤثر از صحنه بیرون راند.»^۱ رضاشاه، قبل و بعد از سلطنت، فعالیت روشنفکران را که می‌توانستند منشأ آگاهی مردم برای دخالت در سرنوشت خود شوند، محدود کرد. میرزاده عشقی به خاطر مخالفت با جمهوریخواهی به قتل رسید، مدرس زندانی و سپس به قتل رسید. مصدق به خاطر مخالفت‌هایش با رضاشاه تحت نظر قرار گرفت. ملک الشعراء بهار زندانی شد. کسانی مثل فرخی و کمال‌الملک نقاش نابود شدند. رضاشاه، در راستای انحصار سیاسی حتی، به افراد مورد اعتماد خود از جمله تیمورتاش، داور، نصرت‌الدوله، فیروز، سردار اسد و ... رحم نکرد و آنها را به قتل رساند.

وی شهربانی را تقویت کرد و از آن به عنوان نیرومندترین ابزار برای ترور، اختناق و انواع جنایتها استفاده می‌کرد. احسان طبری در این باره می‌نویسد: «بیم و هراس و بی‌اعتمادی چنان بر روحیه مردم مسلط شد که در خانه‌های خود از ترس جاسوسان شهربانی جرأت حرف زدن نداشتند، رؤسای شهربانی در تمام کشور هر یکی [به عنوان] دیکتاتور مطلق و همه‌کاره بودند ...»^۲ به دلیل همین جو ارباب و اختناق در این دوره، فضای عمومی جامعه مدنی که محتوای آن مشارکت و مخالفت مؤثر روشنفکران با خودکامگی رضاشاه شود، به وجود نیامد.

اما، واقعیت این است که همه نارساییهای مربوط به عدم رشد نهادهای مدنی در تاریخ ایران را نمی‌توان بر خودکامگی و خودکامگی را نیز در خودخواهی فردی، خودپسندی، بی‌تقوایی و قدرت‌طلبی شاهان خلاصه کرد. تولد، رشد و مرگ و میر یک پدیده اجتماعی هم پیوند با دیگر پدیده‌های اجتماعی

۱ - عظیمی، فخرالدین: *بحران دمکراسی در ایران ۱۳۲۲-۱۳۲۰*، ترجمه احمدرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، البرز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۳.

۲ - طبری، احسان دیگران: *پنجاه سال تبهکاری و خیانت سلسله پهلوی*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۴۹.

است و عملکرد یک نظام اجتماعی از دست به دست شدن هزاران پدیده به دست می‌آید. به این ترتیب سازوکار موقعیتها و ضعفهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع را می‌توان حاصل یک عامل سیاسی یا خودکامگی حاکمان دانست. از نظر ما خودکامگی نیز به نوعی حاصل فعالیت اجتماع است و اگر خواسته‌های اصلی آن ریشه‌کن شود یا مسیر عناصر تشکیل دهنده آن تغییر یابد، حتماً در نظامهای فرعی حاصل از آنها، مثل نظام سیاسی تغییر حاصل می‌شود.^۱

چنان که در قسمت‌های پیش اشاره شد، بسیاری از ضعفهای نظامهای سیاسی و در کل جامعه سیاسی ایران در طول تاریخ به فرهنگ غیر مشارکتی حاکم بر آن برمی‌گردد. اسطوره زدگی، حاکمیت نیروهای جادویی، اعتقاد به سرنوشت و تقدیر، قهرمان باوری، از خصوصیات منفی فرهنگ ایرانی بوده‌اند که با پدیدار شدن شاخصهای جامعه مدنی در تعارض می‌باشند. بر اساس اسطوره‌زدگی که جزئی از همین فرهنگ است، شخصیتها تا چندین برابر بزرگتر، فربه‌تر و والاتر جلوه داده می‌شوند و گاه در میزان بزرگ کردن آنها، آنچنان غلو می‌شود که خود را هیچ می‌پندارد. اسطوره زدگی در جامعه سیاسی ایران شیوع گسترده‌ای داشته است. مهمترین نتیجه اسطوره زدگی در طول تاریخ سیاسی ایران تثبیت اقتدار گرایی بوده است.^۲

در ایران مردم به تقدیر و سرنوشت نیز اعتقاد فراوانی داشته‌اند و همین امر باعث روحیه تسلیم پذیری در طول تاریخ شده است.

مسأله دیگر، ساختار خانوادگی در ایران می‌باشد، ملیکیان فرهنگ اقتدارگرا را ناشی از تسلط و برتری پدرسالاری و پاتریمونیالیسم فرهنگی می‌خواند.^۳ که در تعمیم این ساختار می‌توان به ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای حاکم بر ایران اشاره کرد که در کنار عنصر مذهب باعث شده احساس تعلق به کشور - ملت کمرنگ باشد.

لذا تا زمانی که دیگر پیوندها و احساسات بومی - قومی و نظایر آن به نفع پذیرش کشور - ملت جای خود را تعدیل نسازند، امکان قبول مشارکت سیاسی ضعیف است. لذا از موانع مشارکت سیاسی در ایران،

۱ - افضلی، رسول: همان، ص ۲۷۸.

۲ - احمدوند، شجاع: ساختار اقتدار طلب حکومت‌های پادشاهی در ایران و عدم تشکیل سیاسی در راهبرد، شماره ۸، پاییز ۷۴، ص ۴۵.

۳ - سیف‌زاده، سید حسین: بحران دمکراسی در منطقه خاورمیانه، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه آزاد واحد آشتیان، سال اول، بهار ۱۳۷۵، ص ۵۰.

عدم توجه جدی به راهکارهایی است که قالب کشور- ملت را همچون قالب اصلی و کلان تجمعات در میان مردم نهادینه سازد، به گونه‌ای که به هنگام تنش میان این قالب و زیرمجموعه‌هایش، این قالب اصلی می‌باشد که از اعتبار و مشروعیت بنیادین بهره‌مند شود.^۱

اسراری نیز بر همین عقیده است، به نظر او یکی از موانع وجود مشارکت سیاسی، فقدان مشارکت عموم در امور اجتماعی، سیاسی و رواج گرایشهای دسته‌ها و گروههایی که به ملاحظات نسبی، نژادی و مذهبی به یکدیگر پیوند خورده‌اند، می‌باشد.^۲

مسئله دیگر، عدم اعتماد میان دولت و جامعه مدنی است. در تاریخ سیاسی ایران هیچ‌گاه اعتماد متقابلی میان حکام و رعایا به وجود نیامده است و همان‌گونه که در قسمتهای پیشین گفته شد نوعی روحیه تسلیم ریاکارانه از سوی مردم و بی اعتمادی از سوی حکام در سراسر ایران مشهود است.

تصویری که ما ایرانیان در طول تاریخ از دولت داشته‌ایم تصویری است ترسناک و پر هیبت و در نهایت تسلیم بی‌قید و شرط به مرجعی به نام قهرمان.^۳ بنابراین، مردم به ندرت سعی در تعیین سرنوشت خود داشته‌اند.

علاوه بر این، وجود طبقه متوسط، یکی از لوازم مشارکت سیاسی است، یعنی کسانی که به جهت توان ذهنی و مادی و موقعیت اجتماعی در وضعی قرار دارند که می‌توانند مؤلفه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی را از خود به شدت متأثر سازند. در جامعه ایرانی بر خلاف جوامع غربی، طبقه متوسط از یک سیر طبیعی برخوردار نبوده‌اند. در اروپا، طبقه متوسط پیش برنده مؤلفه‌های مدرنیته، از جمله مشارکتها سیاسی، می‌باشد، در حالی که در ایران طبقه متوسط تابعی از دولت نوین است. وجود حکومت مرکزی قدرتمند در زمان پهلوی اول و بهره‌مندی دولت از درآمدهای نفتی و عدم اتکا به گروههای مردمی و برخی دیگر از عوامل مانع از پیدایش و گسترش طبیعی و آزادانه طبقه متوسط گردید و به جای آن طبقه متوسط را دنباله‌رو و در خدمت دولت نوین و الزامات جدید غرب (پیدایش و ورود مقوله‌های تکنولوژیک و صنعتی، و بر هم خوردن بافت قدیمی و سنتی جمعیتی و زیست بومی) قرار داد. یعنی حداقلی از طبقه

۱- به قلم جمعی از اساتید و محققان: *مشارکت سیاسی*، نشر سفیر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶.

۲- اسراری، رضا: *جامعه‌شناسی سیاسی در جهان سوم*، آرش، تهران، ۱۳۵۸، ص ۶۲.

۳- همان، ص ۶۲.

متوسط به جهت کمی و کیفی به وجود آمد ولی این طبقه که می‌بایست در تولید و توزیع قدرت سیاسی سهیم می‌شد و از این رو میزانی از مشارکت سیاسی را تولید و تضمین می‌کرد، خیلی ضعیف بود.^۱ یکی دیگر از عوامل کم رنگ بودن مشارکت در دوره رضاشاه را می‌توان با مراجعه به وضعیت زنان ایران در آن دوران متوجه شد. به خاطر سنت‌ها و آداب مردسالارانه در ایران، زمینه‌ای برای فعالیت زنان فراهم نبود، در واقع فعالیت زنان در خارج از خانواده مقبول نبود.

علاوه بر این، پیش از سلطنت رضاشاه، زنان با سواد در ایران بسیار اندک بودند و این عامل مشخص می‌کند که زنان درصد زیادی از جمعیت را تشکیل می‌دادند و عملاً از مشارکت در عرصه سیاسی-اجتماعی محروم بودند که این عامل هم به فرهنگ جامعه در طول تاریخ بر می‌گردد و در دوره رضاشاه تا حدی سعی در تغییر آن شد.

ولی با تمام این اصلاحات، قانون مدنی رضاشاه، تا آنجا که به زنان مربوط می‌شد هنوز هم در مورد نقش‌های جنسی و مناسبات میان این دو جنس مفروضات سنتی را منعکس می‌کرد و برای از میان بردن تابعیت قضایی دیرپای زنان از مردان کار زیادی نمی‌کرد.^۲ و زنان نتوانستند حتی حق رأی به دست آورند. در پایان باید اشاره کرد که «گسترش مشارکت سیاسی نیازمند وقوع تحولاتی در ساختار جامعه سنتی، پیدایش گروه‌های جدید اجتماعی، تکوین افکار عمومی، بسیج اجتماعی و دیگر فرآیندهای مربوط به نوسازی اقتصادی و اجتماعی است. چنین تحولاتی شرایط لازم برای تکوین احزاب و گسترش مشارکت سیاسی به شمار می‌روند. ساخت قدرت مطلقه نوساز در عصر پهلوی زمینه نوسازی اجتماعی و اقتصادی و پیدایش تحولات در ساخت اجتماعی را فراهم آورد. بدین سان خود شرایط لازم برای مشارکت و رقابت سیاسی را تا اندازه‌ای ایجاد کرد و یا دست کم تقویت نمود. مانند: ایجاد سیستم آموزشی نوین و افزایش تعداد باسوادان، اسکان عشایر، بهبود وضعیت زنان و ... اما از سوی دیگر فرآیند تمرکز منابع قدرت و پیدایش ساخت دولت مطلقه خود مانع عمده‌ای بر سر راه گسترش مشارکت و رقابت سیاسی در هر سطحی ایجاد می‌کرد. بنابراین، گرچه نتایج تحولات سیاسی این دوران می‌توانست نهایتاً مساعد به حال توسعه مشارکت باشد، اما شیوه اعمال قدرت و ساخت دولت تعیین کننده‌ترین مانع در این زمینه به شمار می‌رفت.»^۳

۱ - به قلم جمعی از اساتید و محققان، همان، صص ۱۶۹-۱۶۸.

۲ - تاریخ کمبریج، همان، ص ۴۴.

۳ - بشیریه، حسین: همان، ص ۱۰۱.

به عبارت دیگر، گر چه در نتیجه تحولات ساختاری، اقتصادی و آموزشی زمینه توسعه سیاسی از نظر شرایط لازم تا قدری بهبود یافته، اما تمرکز منابع قدرت در دست حکومت هیچ‌گونه مجالی برای رقابت و مشارکت سیاسی باقی نمی‌گذاشت. با توجه به انحصار منابع قدرت در دست حکومت، طبقات و گروه‌های قدرت قدیم و جدید امکان و توان سازماندهی به علائق خود را نداشتند.^۱

قانون‌گریزی

جامعه مدنی عبارت است از حوزه‌ای از نهادهای مستقل و تحت حمایت قانون. بنابراین، نبود قانون و عدم اجرای صحیح آن و احترام نگذاشتن به آن ضمن آن که عامل بازدارنده برای رشد جامعه مدنی به شمار می‌رود، در عین حال می‌تواند کلیه دستاوردهای جامعه مدنی را بر باد دهد.^۲ چنان که از گفته بالا استنباط می‌شود، بدون وجود قانون، جامعه مدنی وجود نخواهد داشت. زیرا نبود قانون باعث ایجاد حکومت استبدادی می‌شود و این همان مسأله‌ای است که اکثر تجدیدطلبان ایران به آن اذعان داشته‌اند.

میرزا آقاخان کرمانی تمامی بدبختی‌های ایرانیان را از بی‌قانونی می‌داند و معتقد است که در یک نظام مبتنی بر قانون، شخص فرمانروا هر قدر هم بدخصل باشد، منشأ خرابی و خلل نمی‌تواند شود.^۳ طالبوف می‌گوید: «تا قانون نداریم، ملت و دولت و وطن و استقلال در معنی خود نداریم» و «بی قانون اساسی نه ملت است و نه شرف و تکریم آن، هر جا قانون اساسی می‌ست تعبد کورکورانه، تقلید بی شعورانه و رعب وحشیانه است.»^۴

میرزا ملکم خان می‌گوید: «عموم کارگزاران دولت باید بدون استثناء، محکوم قوانین باشند و خارج از قانون قدمی برندارند» و در جای دیگر می‌گوید: «فقط قانون چاره درد را نمی‌کند، حرف در سر اختیار است، یعنی اختیار وضع قانون را از اختیار اجرای قانون جدا نمایند، مجلس وضع کند و وزرای دولت اجرای قانون.»^۵

۱ - همان، صص ۷۵-۷۴.

۲ - قوام، عبدالعلی: *موانع تحقیق جامعه مدنی، قوس، تهران، ۱۳۸۲*، ص ۱۵۶.

۳ - بی‌نام: *اندیشه‌های قانون‌خواهی در ایران سده نوزدهم*، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۳.

۴ - همان، ص ۸۰.

۵ - همان.

این اندیشه‌های قانون‌خواهی که در نیمه دوم قرن نوزدهم بین نویسندگان شایع شده بود، در واقع زمینه ساز فکری انقلاب مشروطیت در دهه اول قرن بیستم شد. انقلاب مشروطیت را می‌توان تحقق آرمانهای ضد استبدادی و قانون‌خواهی نویسندگان تجددطلب ایرانی دانست. اما همچنان که وقایع تاریخی پس از انقلاب مشروطیت نشان داد، قانون‌خواهی در ایران منتهی به یک حکومت پایدار، منظم و منسجم نشد. «قانون اساسی» معجزه‌ای را که از آن انتظار می‌رفت به بار نیاورد.^۱

در قانون اساسی مشروطه به هیچ وجه از حقوق طبیعی، فطری و آزادیهای فردی و اجتماعی ملت ایران، یعنی از اساسی‌ترین موادی که در قانون اساسی کشورهای چون فرانسه و انگلستان و بلژیک و کشورهای متحد آمریکای شمالی و امثال آن گنجانده شده، ذکری به میان نیامده است. اما این امر نباید بر سهو و اشتباه گردانندگان انقلاب آرام حمل کرد. زیرا در میان گردانندگان و رهبران انقلاب مردانی بودند که کاملاً به اصول و مبانی رژیم دموکراسی کشورهای غربی اروپا آشنایی داشتند و به آزادیها و حقوق طبیعی افراد ملت معتقد بودند، اما، با توجه به این که بیشتر درباره توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمنان انقلاب گفته شد، می‌توان چنین اندیشید که رهبران انقلاب و گردانندگان نخستین دوره مقننه ایران در چنان شرایطی مسامحه را در مورد پاره‌ای از اصول مسلم به اصرار و پافشاری ترجیح داده و با در دست گرفتن ابتکار عمل با سرعت و عجله قانون اساسی را تدوین کرده و به تصویب مجلس رسانده و درصدد اغتنام فرصت بوده‌اند تا در شرایط مساعد و پس از استقرار کامل قوه مقننه در تکمیل قانون اساسی بکوشند.^۲

درگیریها و تنش‌های سیاسی و فکری، پس از اعلام مشروطیت تشدید و اقتدار سیاسی مبتنی بر قانون روز به روز تضعیف شد و اعتبار خود را در بین توده‌ها و حتی اقشار روشنفکر، تا حد زیادی از دست داد. در چنین شرایطی بود که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در کمتر از ۱۵ سال پس از انقلاب مشروطه، با موفقیت به انجام رسید. با این کودتا هرج و مرج سیاسی به تدریج پایان گرفت و قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بازگردانده شد.^۳

۱ - غنی‌نژاد، موسی: *تجدد و توسعه طلبی در ایران معاصر*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶.

۲ - شمیه، علی اصغر: *ایران در دوره سلطنت قاجار*، مدبر، تهران، ۱۳۷۵، صص ۴۶۲-۴۶۳.

۳ - همان، صص ۴۶۳-۴۶۲.

گسترده‌ترین تلاشی که برای تدوین قانون پس از انقلاب مشروطه در ایران صورت پذیرفت در دوران وزارت علی اکبر داور بود. او از طیف گسترده‌ای از ایرانیان با سواد و فرهیخته آن زمان دعوت کرد که برای تدوین قانون گرد هم آیند، چیزی که تا آن تاریخ در ایران سابقه نداشت.

ملاک داور در تهیه قوانین مختلف بر دو مبنا قرار داشت، مبنای اول فقه شیعه بود به طوری که قانون مدنی ایران مخصوصاً جلد اول از شرایع اقتباس شده و رنگ خارجی ندارد. تنظیم کنندگان قانون مزبور از علما و روحانیون طراز اول بودند که خدمت قضایی را پذیرفته و با داور همکاری می‌کردند. قوانینی که در ایران سابقه نداشت از منابع خارجی استفاده می‌شد. از جمله قانون جزا یا قانون دیوان جزای عمال دولت، ولی داور همیشه سعی داشت تمام قوانینی که تهیه و به مجلس تسلیم می‌شود با مبنای مذهبی و شرع انور اسلام مغایرت نداشته باشد. به همین دلیل در تمام کمیسیونها از قضات فقیه و از قضات اروپا رفته هر دو دعوت می‌کرد. تلاش داور همسو با قانون اساسی مشروطه و برای قانونمند کردن جامعه ایرانی بود. اما این قانون با نظام استبداد رضاشاهی در تعارض بود.^۱

دیدگاه رضاشاه از قانون یک دیدگاه نظامی، آن هم به شیوه سنتی آن بود که در آن اراده فرمانده فراتر از هر قانون است. در حالی که، لازمه به وجود آمدن یک نظام قضایی مدرن، استقلال قوه قضاییه و به تبع آن استقلال قضات بود، داور هم به یقین به آن دلبسته بود. اما واقعیت چیز دیگری بود. در ایران سازوکارهای استبداد هنوز پابرجا بود. رضاشاه با وجودی که خود را بنیانگذار ایران نو و حکومت قانون می‌دانست یک قوه قضاییه مستقل را نمی‌پذیرفت.^۲

البته ایراد قانون‌گریزی را نمی‌توان یکسره به حاکم نسبت داد. همانطور که تجددطلبان، استبداد سلطنتی در ایران را به فقدان تنظیمات حکومتی تعبیر می‌کردند اما آنها این نکته را نادیده می‌گرفتند که استبداد قبل از هر چیز ریشه در اندیشه‌ها و مبنای فکری و ارزشی دارد. آنها یک دولت منظم و مبتنی بر قانون و تفکیک قوا را توصیه و تبلیغ می‌کردند و بعضاً برای این که افکارشان پذیرفته شود از الفاظ و عبارات سنتی و اسلامی استفاده می‌نمودند، اما هیچ‌گاه نتوانستند تناقض و یا سازگاری اندیشه‌های جدید را با سیستم فکری و ارزشی سنتی به روشنی طرح نمایند. آنها گمان می‌کردند که مردم و حتی مسئولین حکومتی با درک این مطلب که تنظیمات جدید حکومتی موجب افزایش ثروت، رفاه و امنیت ملت و

۱ - بزرگر، علی: *جای قانون در جنبش مدنی ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال ۱۳۸۰، شماره ۱۶۶-۱۶۵، ص ۲۸.

۲ - همان، ص ۲۸.

دولت می‌گردد، طبیعتاً به تدابیر جدید اداره امور مملکت (حکومت قانون) روی خواهند آورد. آنها دچار این توهم بودند که انسان ایرانی همانند انسان غربی رفتاری حسابگرانه و مبتنی بر منافع مادی دارد. حال آن که چنین رفتاری مستلزم شیوه تعقل و ارزشهای اخلاقی خاص است که در چارچوب تفکر سنتی ایران هیچ جایی ندارد. حرف بالا رفتن آگاهی و دانش، که این همه مورد تأکید تجدد طلبان بود، الزاماً موجب تحول در اندیشه سنتی و سازگاری آن با اسباب و لوازم دنیای مدرن نمی‌گردد. در اندیشه سنتی ارزشهای جمع‌گرایانه، قبیله‌ای و خانوادگی حاکم است و روابط بین انسانها استبدادی است و نه قراردادی. شیوه حکومتی غربی که مبتنی بر اطاعت از قواعد بسیاری کلی و انتزاعی است برای انسان که همیشه تحت روابط ملموس رئیس و مرئوس زندگی کرده، غیر قابل درک و ناپذیرفتنی است.^۱

در واقع، در ایران، قانون اراده حاکم یا پادشاه بود و مردم نیز همواره از ترس اطاعت می‌کردند؛ یعنی تسلیم بی چون و چرا. زیرا کسی را جرأت آن نبود که خلاف اراده صاحب قدرت رأی و نظری را ابزار کند. این قانون حاکم بر ایران، به مردم و رفاه آنان اهمیتی نمی‌داد و در واقع آنچه و آنکس که مهم بود شاه و اطرافیان و خواسته‌های آنان بود و مردم خود نیز آن را پذیرفته بودند. پس مشخص است که وضع قانون به شیوه غرب و بر اساس فرهنگ غرب نمی‌توانست در ایران دوام یابد؛ زیرا از یکسو حاکم خود را مستثنی از اجرای قانون می‌دانست و از طرف دیگر این قانون برای مردم عادی قابل درک نبود.

در غرب اگر قانون به وجود آمد، به صورت تدریجی بود و ضرورت آن احساس شد؛ یعنی کم‌کم مردم به وجود قانون احساس نیاز کردند و بر اساس خواست مردم قانون شکل گرفت ولی در ایران، هنوز مردم به آن آگاهی دست نیافته بودند، در یک جامعه سنتی با تعداد زیادی از افراد بی‌سواد که هنوز ضرورت قانون را احساس نمی‌کردند و پایبند به یکسری اعتقادات خود بودند، قانون نمی‌توانست حاکم شود. خود رضاشاه هم قانون را نادیده گرفت و با ایجاد رعب و وحشت به کسی اجازه نمی‌داد خلاف نظر وی رأی دهد و قانون را آن‌گونه که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد.

در جایی که قانون چیزی بیش از تصمیم‌ها، هوسها یا خواسته‌های مستبدانه قانون‌گذار نیست، به رغم وجود مجموعه‌ای از قواعد و مقررات عمومی در هر زمان، محلی از اعراب برای مفهوم قانون باقی نمی‌ماند. تنها حقوق مستقل و نه امتیاز وابسته می‌تواند شالوده واقعی قدرت اقتصادی و اجتماعی افراد و

طبقات اجتماعی را فراهم آورد. در ایران حدود قدرت حکومت را نه قانونی صریح یا ضمنی، قرارداد یا عرف، بلکه اندازه قدرت تعیین می‌کرد.^۱

نبود قانون به معنای قواعد اجرایی نبود، برعکس به این معنا بود که حکومت خودسرانه می‌توانست بنا به اراده و میزان قدرت مادی خود، قانوگذاری یا قانون شکنی کند.^۲

در حالی که تفاسیر خودسرانه از قانون، حاکم بودن رابطه به جای ضابطه، گرایش به سوی خاص گرایی به جای عام گرایی، نابرابری در مقابل قانون، وجود فاصله میان قانون و واقعیات و بالاخره عدم اجرای صحیح قوانین و مقررات مجموعه عواملی هستند که شدیداً از ظهور جامعه مدنی جلوگیری به عمل آورده،^۳ ضمن ایجاد ناامنی و فضای رعب و وحشت، باعث از میان رفتن اعتماد متقابل میان دولت و مردم می‌شود تا آنجا که عدم تمکین از قوانین و نافرمانی از مقررات به عنوان ارزش و رعایت آن به صورت ضد ارزش تلقی می‌شود.^۴

در حالی که انسانها در پناه حمایت قانون و اعتماد به مجریان آن می‌توانند احساس آزادی، امنیت و آرامش کنند. اگر در جامعه‌ای روابط بر ضوابط حاکم باشد و قانون تحت الشعاع علائق ی شخصی و گروهی قرار گیرد انگیزه‌ای برای رشد استعدادها و خلاقیتها باقی نمی‌ماند.^۵ از این رو، مردم سرخورده از شرکت در تشکیلات و گروههای مختلف می‌شوند چرا که می‌بینید عاملان و مجریان قانون، خود عملاً خلاف قانون عمل می‌کنند، یعنی در واقع نبود قانون را با بودن آن به این روش یکی می‌پندارند و این همان وضعیتی است که در دوره رضاشاه بر ایران حاکم بود و یکی از عواملی شد که جلوی رشد مدنیت را گرفت، زیرا بدون تردید هیئت حاکم قانون گریز، اتباعی قانون گریز نیز خواهد داشت. اما به طور کلی زمینه‌های قانون گریزی را می‌توان در موارد زیر دانست:

۱- ریشه فرهنگی، معمولاً در هر جامعه‌ای قبل از تصویب و اجرای قوانین باید فرهنگ‌سازی به نحو صحیحی انجام شود در غیر این صورت اجرای قانون با مشکل مواجه خواهد شد؛

۱ - محمد علی همایون کاتوزیان، *رژیمهای سلطانی: مورد رژیم پهلوی در ایران*، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۵۴-۱۵۳، سال ۱۳۷۹، ص ۱۲.

۲ - همایون کاتوزیان، محمد علی: همان، ص ۱۳.

۳ - فلسفی، هدایت اله: *بنی اعتمادی: تضاد مفاهیم واقعی و جعلی، جامعه مدنی سالم*، شماره ۶ مهر ۱۳۷۱، ص ۱۷.

۴ - قوام، عبدالعلی: همان، ص ۱۵۶.

۵ - حیدری، ایوب: *توسعه و موانع توسعه در ایران*، گفتمان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۳.

- ۲- زمینه دیگر قانون‌گریزی اعتقادی است که قوانین وضع شده برای یک جامعه باید با اعتقادات و باورهای افراد آن جامعه تناسب داشته باشد و اگر این اعتقاد و باور بوجود نیاید، خلأ در این مورد زمینه قانون‌گریزی را فراهم می‌کند؛
- ۳- عرف زمینه دیگر قانون‌گریزی است، ممکن است بر حسب عرف در یک جامعه افراد گریزان از قانون، از جسور و زرنگ قلمداد شوند و این تصور شکل گیرد که افرادی که قانون‌گرا هستند، جسارت عدم اجرای قوانین را ندارند. که این تصور نیز قانون‌گریزی را در جامعه افزایش می‌دهد؛^۱

نوسازی اقتصادی توسط دولت

پس از به قدرت رسیدن رضاخان در سال ۱۳۰۴، اصلاحات اقتصادی و نوین‌سازی اجتماعی ایران آغاز شد و مشخصه‌های توسعه اقتصادی (وابسته) در ایران پدیدار گردید، ایجاد کارخانه‌های متعدد، راه‌سازی، تونل‌سازی، ساختمان‌سازیهای دولتی، کشیدن راه آهن و طرحهای عمرانی بسیار متنوع تا حدودی در جهت از بین بردن فقر و بیکاری و افزایش درآمدها مؤثر بودند. مالیاتها افزایش یافتند، درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی و سرانجام درآمد ملی فزونی گرفتند. به طور مثال، تولید صنایع که در سال ۱۳۱۶ برابر ۹/۸ درصد بود در سال ۱۳۲۰ به ۱۸/۴ درصد رسید. رشته‌های دیگر تولید از ۵/۵ درصد رشد به ۶/۵ درصد رسید. این ارقام به روشنی افزایش تولید صنعتی را نشان می‌دهد.^۲ همچنین بیانگر نوسازی اقتصادی از بالاست که دلیلی همچون: ضعف مالی بورژوازی ایران، تمایلات پدر شاهانه رضاشاه و تمایل وی به تمرکزگرایی در حکومت و اقتصاد، گسترش ارتباطات با غرب و مشاهده ضعف و عقب ماندگیهای اقتصادی ایران و درآمد نفت داشت. نیکی کدی که این عملکرد دولت رضاشاه را قبول دارد می‌گوید: «سرمایه‌های خصوصی چندان پیشرفت نکرده بود و بیشتر جذب کالاهای بی‌خطرتر نظیر معاملات زمین و یا رباخواری می‌شد که به سرعت سودآور بود تا کارهای صنعتی که غالباً سرمایه‌گذاری اولیه سنگین می‌خواست و بازدهی آن نیز اندک بوده و رقابت با محصولات غربی را نیز در مقابل داشت و از طرفی قدرت خرید مردم بسیار کم و شبکه حمل و نقل نیز بسیار عقب مانده بود که هر دو از موانع ایجاد یک بازار داخلی وسیع مطمئن بود.»^۳

۱ - توانا، فاطمه: *قانون‌گریزی در ایران ریشه‌های تاریخی و علل اجتماعی*.

۲ - طبری، احسان: *ایران در دو سده واپسین*، توده، تهران، ۱۳۶۰، صص ۲۱۹-۲۱۸.

۳ - کدی، نیکی: *تحریم تنباکو در ایران*، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۵۵.

آوری نیز در این زمینه می‌نویسد: «ثروت در دست کسانی انباشته شد که آماده فعالیت وارداتی در رشته‌هایی بودند که بازرگانان سنتی بازارها با آنها ناآشنا بودند نظیر ماشین‌آلات، وسایل نقلیه، قطعات یدکی ماشین‌آلات صنعتی از انواع مختلف. همه اینها، کالاهایی بودند که بازرگانان قدیمی که عادت به واردات چای و شکر داشتند، به سختی حاضر می‌شدند وارد فعالیت وارداتی کالاهای جدید شوند.»^۱

در بعد سیاسی به دلیل ضعف مالی و اقتصاد بورژوازی ایران، شرکت بورژوازی در اعمال حکومت واقعی ناممکن گردید. حکومت استبدادی و نظام اداری وابسته به شاه باعث شد که بورژوازی نتواند از مزایای اقتصادی و سیاسی طبقه خود برای مشارکت در سیاست استفاده کند.

قشرهای اساسی سرمایه‌داری ایران در این دوران عبارت بودند از: بورکرات لشکری و کشوری و بورژوازی بازرگانی اعم از وارد کننده یا صادر کننده، بورژوازی دارنده مستغلات شهری یا بورژوازی، بورژوازی پیمانکار، بورژوازی صنعتی که تازه در حال پیدایش بود، بورژوازی ربایی قرون وسطایی که کماکان وجود داشت.^۲

گروه سرمایه‌دار صنعتی در این دوره عمدتاً محافظه کار بودند و اصولاً با اصلاحات رضاشاه شکل گرفتند و یا ماهیت وابسته‌شان به حکومت، به آنها اجازه تمدید کاستن قدرت حکومتی را نداد. بنابراین، راه تکوین جامعه مدنی نیرومند با گروههای اقتصادی گوناگون جهت مشارکت در امور و تعدیل قدرت حکومتی و ایجاد حکومت محدود، مسدود شد. بورژوازی مالی ضعیف و منابع انباشت و غنی شدن سرمایه داران ایران تا حد زیادی متوجه سفته‌بازی در مورد زمینها، اختلاس اموال دولتی، خالصجات اوقاف، گرانفروشی و احتکار و تقلب، استفاده از اهرمهای دولتی و نظامی برای غارت دیگران و غصب اموال و پیمانکاریهای متقلبانه به ضرر خزانه دولت بود.^۳

دولت با وجود این‌که در امر صنعتی سازی کشور تمام ابتکارات خود را در دست گرفت ولی بخش خصوصی را هم برای سرمایه‌گذاری تشویق کرد، اما بخش خصوصی در این عرصه چندان فعال نبود «سرمایه‌داران از ترس مصادره اموال از یک طرف و ضعف مالی از سوی دیگر در عرصه صنعت فعال نبودند.»^۴

۱ - آوری، پیتز: همان، ص ۴۳.

۲ - طبری، احسان: ایران در دوران رضاشاه، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، ص ۹۱.

۳ - همان، صص ۹۲-۹۱.

۴ - خلیلی خو، محمدرضا: توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۸۱.

پس از مدتی حکومت به این نتیجه رسید که برای متعادل کردن بودجه و کسب درآمد بیشتر باید رویه بازرگانی دولتی را اعمال نموده و انحصارات را توسعه دهد، بنابراین قانون انحصارات حکومت در تجارت داخلی و خارجی تصویب شد، به موجب این قانون، تجارت خارجی ایران در انحصار دولت بوده و حق وارد کردن و صادر کردن کلیه محصولات طبیعی و صنعتی و تعیین موقتی و یا دائمی بودن میزان صادرات و واردات به دولت واگذار می‌شد. و دولت می‌توانست تا تصویب متمم این قانون از ورود مال التجاره خارجی به خاک ایران جلوگیری نماید.^۱

دولت، با ایجاد انحصارات بزرگ دولتی و نیمه‌دولتی از طرفی نصف و حتی بیشتر از نیمی از کسب و کار تجاری را از دست بازرگانان ربود و از میزان فعالیت و استفاده مشروع و قانونی آنها از فضای عمومی جامعه کاست، از طرف دیگر، عوارض و مالیاتهای روز افزون و کمر شکنی بر آنها وضع و تحمیل کرد. انحصار تجارت خارجی توأم با عناد و لجاج و نفع پرستی، منجر به آن گردید که مقدار هنگفتی از اموال بازرگانان در انبارهای گمرک فاسد شده و از بین برود.^۲

رضاشاه از درآمد تعرفه‌ها برای توسعه منابع سبک و مصرفی استفاده وسیعی به عمل آورد. برای واردات ماشین‌آلات صنعتی جهت تشویق سیاست جایگزین واردات، بخشودگی مالیات وضع کرد. میلسپو و مشاوران خارجی برای اصلاح مالیه و گمرکات استخدام شدند ولی به دلیل عدم اطاعت میلسپو از رضاشاه و مقاومت او در مقابل درخواست رضاشاه به منظور افزایش بودجه‌های نظامی از ایران اخراج شد. ایران در این دوره به صورت زائده مواد خام برای بازارهای جهانی سرمایه‌داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بودند فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند. این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً وابسته به تجهیزات و وسایلی بود که از خارج وارد می‌گردید و شروع کارشان نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی متخصص آنها بود.^۳

حکومت رضاشاه از سال ۱۳۱۱ به منظور حمایت از صنایع و تشویق بخش خصوصی در امر سرمایه‌گذاری در صنعت، قانون واردات ماشین‌آلات بدون پروانه گمرکی، قانون تسهیلات کامل گمرکی

۱ - خلیلی خو، محمدرضا: همان، ص ۱۸۶.

۲ - جامی، همان، ص ۱۷.

۳ - جامی، همان، ص ۱۹-۱۸.

برای واردات ماشین‌آلات، قانون عدم پرداخت مالیات از سوی کارخانه‌های تازه تأسیس را برای مدت ۵ سال تصویب کرد.^۱

تصویب این قوانین موجب رشد شرکتها شد. از سال ۱۳۱۲ هـ.ش/۱۹۳۳ م تا ۱۳۱۹ هـ.ش/۱۹۴۰ م شرکت‌های ثبت شده از ۹۳ شرکت به ۱۷۲۵ شرکت و سرمایه آنها از ۱۴۳ میلیون به یک میلیارد و ۸۶۳ میلیون ریال رسید. در سال ۱۹۴۰ م از تعداد ۳۸۲ کارخانه بزرگ و کوچک موجود در ایران، تنها ۲۸ کارخانه بیش از ۵ هزار نفر کارگر داشتند، ۲۴ هزار و ۹۵۴ نفر کارگر مشغول کار بودند ولی این عده فقط ۲۰ درصد کارگر ماهر محسوب می‌شدند. در سال ۱۳۱۹ تعداد شرکت‌های بزرگ تجاری دو برابر شرکت‌های صنعتی بزرگ و مجموعه سرمایه‌های آنها دو برابر سرمایه شرکت‌های صنعتی بود. مدیریت و کنترل کلیه بنگاه‌های تجاری و اقتصادی در تهران متمرکز بود و از خلاقیت‌های نیروهای محلی بهره‌برداری می‌شد.^۲ البته دولت به عنوان پایه‌گذار سرمایه داری در ایران، بخش خصوصی را در مسیر توسعه اقتصادی تشویق کرد و روشها و ابزارهای گوناگون از جمله مؤسسات صنعتی و غیره توسط دولت و واگذاری آن به دو بخش خصوصی، و تصویب قوانین لازم مانند قانون ثبت اسناد و املاک، نوعی بخش خصوصی را ایجاد کرد که شاه و خانواده‌اش در رأس آن قرار داشتند و نتیجه آن توسعه صنایع مصرفی سبک بود.^۳ ولی سرمایه داران کوچک به دلیل ضعف مالی و سیطره دولت بر تجارت داخلی و خارجی از سرمایه‌گذاری ناتوان بودند و عملاً نتوانستند نقش خاصی را در عرصه اقتصادی کشور ایفاء کنند.

نتیجه‌گیری

رضاشاه بعد از به سلطنت رسیدن شروع به انجام اصلاحاتی در کشور نمود. وی مدنیت جدید را در ایران پایه‌گذاری کرد، زیرا زمینه نوسازی اجتماعی و اقتصادی و پیدایش تحولات در ساخت اجتماعی را فراهم کرد. یعنی با گسترش آگاهی مردم، که بیشتر با آموزشهای جدید به وجود آمد، تا حدی زمینه را برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد کرد ولی خود وی بعداً به خاطر تمرکز منابع قدرت و خودکامگی هر گونه مشارکتی را از بین برد.

۱ - خلیلی خو، محمدرضا: همان، ص ۱۸۲.

۲ - کدی، نیکی: همان، ص ۱۵۹.

۳ - رزاقی، ابراهیم: *الگوی برای توسعه اقتصادی ایران*، چاپ اول، نشر توسعه، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۴۱.

سلطانیسم رضاشاهی، به عنوان یکی از موانع رشد مدنیت مطرح می‌باشد. زیرا باعث شد دولت جدا از جامعه باشد و مشروعیتی؛ بخصوص در اواخر سلطنت رضاشاه نداشت و همین دلیلی بود که دولت تمام حقوق اجتماعی را در انحصار بگیرد. قانونی که می‌بایست قدرت شاه را محدود کند، فقط نمادی صوری از قانون بود و عملاً قانون را رضاشاه تعیین می‌کرد.

نمایندگان مجلس توسط شاه انتخاب می‌شدند و منتخبان واقعی مردم نبودند. فعالیت مطبوعات به طرز بی‌سابقه‌ای محدود شد و مدیران روزنامه‌های مستقل در معرض توقیف، شکنجه و اعدام قرار گرفتند. عشایر سرکوب شدند و سازمان اجتماعی - اقتصادی آنها تخریب شد. روحانیون که قدرت آنها می‌توانست مانعی در مقابل خودسریهای شاه ایجاد کند، تحت فشار قرار گرفتند و اقتدار آنها کاسته شد. اصناف مستقل که زیربنای جامعه مدنی محسوب می‌شوند وجود نداشت. اتحادیه‌های کارگری، صنفی و حزب کمونیست، با محدودیتهای شدید، انحلال، بازداشت و شکنجه اعضایشان مواجه شدند. ایدئولوژی ناسیونالیستی که در دوره رضاشاه تقویت می‌شد باعث سخت‌گیری نسبت به اقلیتها گردید و بر روی وحدت داخلی و قدرت دولت تأکید بیشتری شد.

سلطانیسم رضاشاهی منتهی به انحصارگرایی و دخالت گسترده دولت در عرصه اقتصاد، صنعت و تجارت گردید که باعث عدم شکل‌گیری طبقات نیرومند اقتصادی و سرمایه‌داری مستقل از حکومت شد. رضاشاه سعی نکرد از مردم در انجام نوسازی اقتصادی استفاده کند و دخالت گسترده دولت در اقتصاد، صنعت و تجارت باعث شد طبقات اقتصادی مستقل از حکومت که می‌توانستند از اجراء جامعه مدنی در ایران محسوب شوند، شکل نگیرد.

با توجه به موانع مذکور، بهترین راه حل برای ایجاد جامعه مدنی، تحول فرهنگی است. زیرا شاخصهای جامعه مدنی منحصر به مجلس و قانون نیست بلکه، وجود انسانهایی که می‌پذیرند به عنوان یک شهروند باید در سرنوشت خود دخالت کنند از مبانی جامعه مدنی است. که، در مرحله بعد می‌تواند عرصه‌های سیاسی و اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد. این مسأله زمانی تحقق می‌یابد که در انسانها تحول فکری و سپس تغییر رفتار ایجاد شود.

کتابنامه

۱. ابراهامیان، یرواند: *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.
۲. آرمین، محسن و [دیگران]: *نسبت دین و جامعه*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
۳. ازغندی، علیرضا: *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب قومی*، تهران، ۱۳۷۶.
۴. اسراری، رضا: *جامعه شناسی سیاسی در جهان سوم*، آرش، تهران، ۱۳۵۸.
۵. افضل‌لی، رسول: *چشم اندازهای جامعه مدنی در خاورمیانه*، نشر علم و ادب، تهران، ۱۳۷۹.
۶. افشار سیستانی، ایرج: *زندگی طوفانی سید حسن تقی زاده*، تهران، ۱۳۷۲.
۷. اقبالی، علیرضا: *مقدمه ای بر تشکیل سرمایه و تفکر اقتصادی احزاب و گروههای سیاسی در ایران*، چاپخش، تهران، ۱۳۸۱.
۸. انور خامه‌ای، *خاطرات سیاسی*، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۲.
۹. آوری، پیتز: *تاریخ معاصر ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، عطایی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۰. باقر مدنی، امیر: *موانع توسعه اقتصادی در ایران*، شهراب، تهران، ۱۳۷۲.
۱۱. برزگر، علی: *جای قانون در جنبش مدنی ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۶۶ - ۱۶۵، سال ۱۳۷۰.
۱۲. بشیریه، حسین، *جامعه شناسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، نی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۳. _____، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، گام نو، تهران، ۱۳۸۲.
۱۴. بهنود، مسعود: *از سید ضیاء تا بختیار (دولتهای ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۲ بهمن ۵۷)*، جاویدان تهران، ۱۳۶۹.
۱۵. بیات، کاوه: *فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه*، چاپ اول، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۰.
۱۶. به قلم جمعی از اساتید و محققان، *مشارکت سیاسی*، نشر سفیر، تهران، ۱۳۷۷.
۱۷. جامی: *گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتای ۱۳۳۲-۱۳۹۹*، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷.
۱۸. حیدری، ایوب: *توسعه و موانع توسعه در ایران*، گفتمان، تهران، ۱۳۸۱.

۱۹. خلیلی خو، محمدرضا: *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳.
۲۰. ذاکر، عبدالحسین: *مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۰.
۲۱. ذبیح، سپهر، *تاریخ جنبشهای کمونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، عطایی، تهران، ۱۳۶۴.
۲۲. رزاقی، ابراهیم: *الگوی برای توسعه اقتصادی ایران*، چاپ اول، نشر توسعه، تهران، ۱۳۶۹.
۲۳. سفری، محمد علی: *قلم و سیاست*، نشر نارمک، تهران، ۱۳۷۱.
۲۴. سیفزاده، سید حسین: *بحران دمکراسی در منطقه خاورمیانه، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه آزاد واحد آشتیان*، سال اول، بهار ۱۳۷۵.
۲۵. شمیم، علی اصغر: *ایران در دوره سلطنت قاجار*، مدبر، تهران، ۱۳۷۵.
۲۶. طبری، احسان دیگران: *پنجاه سال تبهکاری و خیانت سلسله پهلوی*، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۷. _____: *ایران در دو سده واپسین*، توده، تهران، ۱۳۶۰.
۲۸. _____ و دیگران: *پنجاه سال تبهکاری و خیانت سلسله پهلوی*، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۹. طلوعی، محمود: *پدر و پسر*، نشر علم، تهران، ۱۳۷۶.
۳۰. عظیمی، فخرالدین: *بحران دمکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۳۰*، ترجمه احمد رضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، البرز، تهران، ۱۳۷۲.
۳۱. علی آبادی، علیرضا: *ریشه‌های توسعه نیافتگی در جهان سوم*، رامین، تهران، ۱۳۷۲.
۳۲. غنی نژاد، موسی: *تجدد و توسعه طلبی در ایران معاصر*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
۳۳. فلسفی، هدایت اله: *بی اعتمادی: تضاد مفاهیم واقعی و جعلی*، جامعه مدنی سالم، شماره ۶ مهر ۱۳۷۱.
۳۴. قوام، عبدالعلی: *موانع تحقیق جامعه مدنی*، قومس، تهران، ۱۳۸۲.
۳۵. کاتم، ریچارد: *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، کویر، تهران، ۱۳۷۱.
۳۶. کاظمی، علی اصغر: *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه: محمد رضا نعمتی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.
۳۷. کدی، نیکی: *تحریم تنباکو در ایران*، کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.

۳۸. کیوان، مهدی: *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران*، جزوه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه آزادشهر فسا.
۳۹. گنول کهن: *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۰.
۴۰. لاجوردی، حبیب: *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹.
۴۱. محسنی، منوچهر: *مشارکت اجتماعی در ایران*، آرون، تهران، ۱۳۸۲.
۴۲. محمدی، مجید: *جامعه مدنی ایران: بسترهای نظری و موانع*، نشر مرکز، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸.
۴۳. مخبر، عباس: *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، طر نو، تهران، ۱۳۷۶.
۴۴. *مطبوعات پهلوی به روایت اسناد ساواک*، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹.
۴۵. مکی، حسین: *تاریخ بیست ساله ایران امیرکبیر*، تهران، ۱۳۶۲، ج ۶.
۴۶. تفرشی، مجید: *چهل سال در صحنه*، رسا، تهران، ۱۳۶۸.
۴۷. نفیسی، محمدرضا: *نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی*، چاپ اول، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱.
۴۸. همایون کاتوزیان، محمد علی: *رژیم های سلطانی، مورد رژیم پهلوی در ایران*، ترجمه امیر محمد حاجی یوسف، اطلاعات سیاسی، اقتصادی شماره ۱۵۴-۱۵۳، سال ۱۳۷۹.
۴۹. _____، *بررسی موانع جامعه مدنی، در ایران*، نشریه توسعه، بی جا، ۱۳۷۸.